DOI: https://doi.org/10.22067/jls.v52i2.80691

ملاحظاتی دربارهٔ ضبط و شرح برخی از بیت‌های کوش‌نامه

دکتر محمود رضایی دشت ارژنه[1]

چکیده

منظومهٔ *کوش‌نامه* سرودهٔ حکیم ایرانشان‌بن‌ابی‌الخیر ، بین سال‌های ۵۰۱تا ۵۰٤ ه.ق در عهد سلطان محمد بن ملک‌شاه سلجوقی در بیش از ده‌هزار بیت سروده شده است که یکی از استوارترین منظومه‌های حماسی بعد از *شاهنامه* است. این منظومه شرح حال کوش‌پیل-دندان، برادرزادهٔ ضحاک است که در دامن آبتین پرورش می‌یابد، اما سپس راه و رسم اهریمنی در پیش می‌گیرد و بعد از فراز و نشیب‌های بسیار، هم از نظر صورت و هم سیرت دیگرگون می‌شود و سویه‌ای اهورایی به خود می‌گیرد. ازآنجاکه تنها نسخهٔ کوش-نامه در سال ۸۰۰ه.ق کتابت شده و حدود ۳۰۰ سال با سرایش منظومه فاصله دارد، بدیهی است که مصحح محترم، جلال متینی رنج زیادی را در تصحیح این اثر متحمل شده است. چون متینی علی‌رغم تصحیح شایسته‌اش، خود یادآور شده که بالغ بر ۵۰۰ بیت این منظومه از نظر معنا یا نویسش، روشن نیست، نگارنده کوشیده است که علاوه بر تبیین معنای برخی از بیت‌ها، پیشنهادهایی را در خصوص ضبط ارجح حدود ۵۰ بیت مبهم این منظومه ارائه دهد.

کلیدواژه‌ها: *کوش‌نامه*، ایران‌شان بن‌ابی‌الخیر، جلال متینی، ضبط و شرح بیت.

۱. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز
mrezaei@shirazu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۹

مقدمه

منظومهٔ *کوش‌نامه* یکی از استوارترین منظومه‌های حماسی است که پس از شاهنامه در سدهٔ ششم سروده شده است. دربارهٔ شکل درست ایرانشاه یا ایرانشان به نظر می‌رسد که هر دو خوانش درست باشد و اگرچه صفا و امیدسالار با توجه به رواج نام «ایرانشاه» از همان زمان سرایش کوش-نامه، ضبط «ایرانشاه» را ارجح می‌دانند (صفا،۱۳٦۳: ۲۸۹)، (امیدسالار،۱۳۸٤:۲۱۷)، اما در آخرین پژوهشی که در این زمینه منتشر شده، اکبر نحوی معتقد است که با توجه به قراین متعدد، ایرانشان نیز اصالت دارد و «شان» کوتاه‌شدهٔ شاهان است و «ان» در این کلمه نسبت خانوادگی و برابر با «ابن» در زبان عربی است (نحوی، رضاپور،۱۳۹٤: ۲٤).

کوش‌نامه، داستان زندگی کوش، برادرزادهٔ ضحاک است که پس از فراز و نشیب‌های بسیار، فرجام کار او در کوش‌نامه ناتمام رها می‌شود. کوش‌نامهٔ منظوم، بر اساس کوش‌نامهٔ منثوری سروده شده است که حداقل تا اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری، در ایران، داستانی شناخته شده بود. داستان کوش در کوش‌نامه دو بخش است. در قسمت اول ماجراهای پهلوانی‌های کوشِ پدر است با همان ویژگی‌های کوش پیل‌دندان؛ با این تفاوت که این کوش خود را سر تازیان و شاه ایران زمین می‌خواند و پایتخت و مقر حکومتش بغداد است؛ اما مقر حکومت کوش پیل‌دندان قهرمان اصلی کتاب، چین و ماچین است که پس از مرگ کوش پدر، ضحاک، او را فرمان‌روای آن مناطق می‌کند و در فرجام کوش به پیرمردی عابد رویارو می‌شود. پیرمرد هم صورت و هم سیرت کوش را به‌سامان می‌کند و از فرجام زندگیش در کوش‌نامه نشانی نیست.

استاد جلال متینی کوش‌نامه را بر اساس تنها دستنویس آن که در سال ۸۰۰ هجری کتابت شده است، در سال ۱۳۷۷ منتشر کرده است که با توجه به تک‌نسخه بودن کوش‌نامه و فاصلهٔ حدود ۳۰۰ سال بین تاریخ سرایش کوش‌نامه و کتابت نسخه، پر پیداست که متینی در تصحیح کوش‌نامه رنج زیادی متحمل شده‌اند. متینی علی‌رغم اینکه کوشیده‌اند با دست‌یازیدن به تصحیح قیاسی، بسیاری از بیت‌ها را اصلاح فرمایند یا ضبط ارجحی را پیشنهاد کنند، اذعان کرده‌اند که هنوز بیش از ۵۰۰ بیت مبهم در منظومه وجود دارد: «متنی که اکنون از نظر محققان صاحب‌نظر می‌گذرد، نه تنها عاری از اشکال نیست، بلکه معنی متجاوز از پانصد مصراع آن برای ویراستار روشن نمی‌باشد و در تمام این-گونه موارد بر خلاف شیوهٔ معمول، در پایان هر مصراع، نشانهٔ (؟) را افزوده‌ام تا خوانندگان بدانند که

معنی مصراع یا ضبط کلمه یا کلماتی در آن برای این بنده روشن نبوده است» (متینی،۱۳۷۷: ۵۳). از این رو، در این جستار کوشش شده است که با تکیه بر قراین درون‌متنی و برون‌متنی گره از برخی از فروبستگی‌های کوش‌نامه گشوده شود و ضمن تبیین شرح برخی از بیت‌ها، پیشنهادهایی در خصوص ضبط و نویسش ارجح ابیات ارائه گردد.

پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ *کوش‌نامه* مقالات متعددی منتشر شده است، اما در خصوص ضبط و تبیین شرح ابیات، تنها پنج مقاله نگاشته شده است؛ یکی را محمود امیدسالار با عنوان «یادداشت‌های کوش‌نامه» منتشر کرده‌اند که ضمن توضیح کلیاتی دربارهٔ منظومه، کوشیده‌اند که ضبط بهتری را برای برخی از ابیات مبهم کوش‌نامه ارائه کنند (امیدسالار،۱۳۸٤:۲۱۷). سجاد آیدنلو نیز در مقاله‌ای با عنوان «از میراث ادب حماسی ایران»، ضمن معرفی کوش‌نامه، کوشیده‌اند که ضبط ارجحی از برخی از ابیات کوش‌نامه به دست دهند (آیدنلو،۱۳۸۵: ۲۰۵–۲۳۰). قهرمان سلیمانی در مقاله‌ای با عنوان «حماسه کوش‌نامه»، تنها در خصوص یک بیت، ضبطی متفاوت با متن را پیشنهاد داده‌اند (سلیمانی،۱۳۷۸: ۳۰–۳۱). کامران ارژنگی در مقاله‌ای با عنوان «نقد تصحیح منظومهٔ حماسی کوش‌نامه» به تصحیح و توضیح برخی از بیت‌های مبهم کوش‌نامه پرداخته است. آخرین پژوهش مقالهٔ «اصلاح بیت‌هایی از کوش‌نامه»، از اکبر نحوی است که در شرف انتشار است. بدیهی است که در این جستار ابیاتی غیر از آنچه در این مقالات آمده، بررسی می‌شود و در مواردی هم که ابیاتی در این مقالات با مقالهٔ پیش رو مشترک است، نگارنده دریافتی دیگرگون با دریافت نویسندگان این مقالات دارد.

نقد و بررسی

پیش از نقد و بررسی، یادکرد چند نکته ضروری می‌نماید؛ از آنجا که کوش‌نامه تک‌نسخه است و امکان بهره‌بردن از نسخه‌بدل فراهم نیست، به‌ناچار، تصحیح بیت‌ها قیاسی است؛ هرچند کوشش شده است که تا حد امکان، تصحیح ابیات بر اساس قراین درون‌متنی لحاظ شود. نکتهٔ دیگر اینکه در مقاله، نشانهٔ همزه بر روی برخی از حروف، دال بر این است که آن حرف در اصل دستنویس نقطه نداشته

است و فرجامین نکته اینکه در مواردی که در ذیل هر بیت، بلافاصله توضیحی در گیومه آمـده، دیـدگاه مصحح کوش‌نامه، جلال متینی است.

«برین جهان» هر زمان بر فزون پدید آوریده ز کاف و ز نون

(ایران شان،۱۳۷۷:۱٤٥/۱۱)

با توجه به دو بیت پیش از بیت مورد بحث که سخن از جلوه‌های متنوع آفرینش خداوندی است:

چه باران و باد و چه ابر بهار چه خندان‌گل و لالهٔ جویبار

همه دیدنی آفریده‌است و بس ندید آفریننده را هیچ‌کس

به نظر می‌رسد که «برین جهان» در واقع «برِ این جهان» بوده که در جلوه‌های گونـه‌اگـون، مـدام در حال فزونش است؛ ضمن آنکه سخن از «جهان برین» محور بحث در بیت نیست.

به دانش برد رنج بهتر که آز نگیردش اندازه اندر نیاز

(ایران شان،۱۳۷۷:۱۹۷/۸۷۱)

«در اساس ئگیردش» حرف اول بدون نقطه است».

به قرینهٔ بیت پیشین: «چو فرزند آمد نباید که بیش/ بگردد به پیرامن جفـت خـویش» اگـر در بیـت مورد بحث نیز، کاف را کاف موصول بینگاریم، نویسش «بگیردش» نسبت به ضبط «نگیـردش» ارجـح می‌نماید: انسان به دانش بگرود و سختی کشد، بهتر از این است که آز فراتر از نیاز، دامنگیرش شود.

اگر زنده باشد ستانیش باز وگر «رکسش» سوی رزم باز

(ایران شان،۱۳۷۷:۲۱۸/۱۲٥٦)

«چنین است در اساس. دو حرف بین ک و ش بی‌نقطه است. با توجه بـه سـیاق مطلـب شـاید در نسخه اساس بوده است: وگرنه به کینش شوی رزم‌ساز».

ماجرا از این قرار است که کوشِ پدر نمی‌داند که پورش نیواسپ، زنده است یـا کشـته شـده، لـذا افرادی را به آوردگاه می‌فرستد تا حقیقت ماجرا را بررسند، از این رو بـه نظـر مـی‌رسـد کـه نویسـش درست مصراع دوم چنین باشد: «وگرنه ز کینش سوی رزم تاز» کـه در ایـن صـورت کمتـر در ضـبط نسخهٔ اساس دست برده شده است: اگر نیواسپ زنده بود، او را بازستان، وگرنه به کین او رو به جنـگ آر.

نبوده‌است هرگز که یزدان نبود		نباشد که نبود نشاید ستود

(ایران شان،۱۳۷۷:۳۱/۱٤٦)

«چنین است در اساس. ستود نادرست می‌نماید. احتمالاً در نسخهٔ اساس بوده‌است شنود (همان)».

به نظر می‌سد که ضبط «ستود» درست است؛ به قرینهٔ «نبوده» در مصراع نخست، شاعر می‌گوید که نه در گذشته و نه در حال زمانی «نبوده» و «نباشد» که یزدان نبود و بی‌یزدان امکان‌پذیر باشد و خدایی که حتی یک لحظه نباشد، شایستهٔ ستایش نیست.

بسازیم «بر پی» چو تیر از کمان		«بئابیم» بر دشمنان بی‌گمان

(ایران شان،۱۳۷۷:۱۲۹۷/۲۲۰)

«در اساس: ئر ئی (بی‌نقطه است)». در خصوص واژهٔ نخست مصراع دوم گفته‌اند: «شاید در نسخه اساس بوده است بتازیم یا کلمه‌ای مانند آن».

با توجه به بیت قبل: «به شبگیر ما بگذرانیم رود/ از آن‌سو نیاییم از اسبان فرود»، و با توجه به اینکه سپس‌تر کوش به تاخت، سر در پی آبتین می‌نهد: «شتابان بشد بر پی آبتین»(۱۳۱۹)، به نظر می‌رسد که واژهٔ نخست مصراع نخست باید «بتازیم» باشد نه «بسازیم»: چون تیری که از کمان بجهد، ما نیز در پی آبتین خواهیم تاخت؛ اما نویسش واژهٔ نخست مصراع دوم روشن نیست و اگر تکرار «بتازیم» را در آغاز دو مصراع بتوان توجیه کرد، ضبط «بتازیم» قابل تأمل است.

به نزدیکی آورد لشکر فرود		سواری فرستاد از آن سوی رود

بدان ئاسباسان بیارد بنه		ئیابند سالار با یک تنه

(ایران شان،۱۳۷۷:۱۳۲۱/۲۲۱)

«در اساس تنها حرف چهارم نقطه دارد. آیا در نسخه اساس بوده است ناسپاسان. این کلمه چندین بار در کوش‌نامه آمده است».

«ناسپاسان» در بیت، وجهی ندارد و به احتمال قریب به یقین، نویسش درست واژه، «تا شتابان» است: شاه چین بعد از گذر از رود، سواری را به آن سوی رود فرستاد تا به‌شتاب، بنهٔ لشکر را به این طرف رود انتقال دهد. واژهٔ نخست مصراع دوم مفهوم نیست، اما در بیت ۱۲۹۵ نیز به یک‌تنه گذشتن آبتین از رود آب اشاره شده است: که دشمن بسی کرده باشد بنه/ به شب رفت خواهد همی یک‌تنه.

بگفت این و بر چینیان حمله برد کرا گرز زد هم بدین نوبمرد

(ایران شان،۱۳۷۷:۲۲۲/۱۳۳۸)

«چنین است در اساس. شاید بوده است کرا گرز زد هم بدان گرز مرد».

به نظر می‌رسد با توجه به اینکه «نوب یا نوبه» در معنای «نازله و مصیبت» است (لغت‌نامـه)، ضـبط نسخهٔ اساس با این خوانش درست باشد: «کرا گرز زد هم بدین نوب/ نوبه مرد»: هر کـرا گـزر بـر سـر می‌کوفت، بدین نازله یا مصیبت، جان می‌داد.

بساریم و ناریمش ار بیش «ثاز»(؟) که فردا پگاه آید آن کینه‌ساز

(ایران شان،۱۳۷۷:۲۲٤/۱۳٦٥)

«در اصل حرف اول نقطه ندارد».

با توجه به اینکه کوشِ پسر در پی پیشدستی بر کوش پـدر و غافـل‌گیـر کـردن او بـود تـا سـپس فریدون نیز با سپاهش از پشت، او را پشتیبانی کند: «تو ای شاه ما را نگه دار پشت»، بـه نظـر مـی‌رسـد نویسش درست مصراع نخست چنین باشد: «بسـازیم و تـازیمش از پـیش بـاز»؛ «بسـازیم» در معنـای ساخته و آماده شدن و «پیش» متممی است که با دو حرف اضافهٔ از و باز همراه گشته: سـاخته و آمـاده پیشدستی کرده، بر او می‌تازیم.

چو بند گران است سوگند مرد به سوگند داننده «ثاری» نکرد

(ایران شان،۱۳۷۷:۲۳۷/۱٦۱۹)

«در اساس این کلمه نقطه ندارد».

به نظر می‌رسد که شکل درست واژهٔ مورد بحث «بازی» باشد: «بـه سـوگند داننـده، بـازی نکـرد.»: انسان آگاه و خردمند، سوگند را بازیچه قرار نمی‌دهد و آن را سرسری نمی‌گیرد.

برادر «ثحفت ارمرا» سال و ماه چنان نامور خسرو نیکخواه

(ایران شان،۱۳۷۷:۲٦٤/۲۱۲۳)

«در اساس حرف اول و دوم بی‌نقطه است».

به نظر می‌رسد که شکل درست مصراع نخست چنین بوده باشد: «برادر بگفت او مرا سال و مـاه»: بهک می‌گوید که طیهور چنان به من نزدیک است که مرا سال و ماه برادر خطاب می‌کند.

چو رفتند نزدیک نخچیرگاه		شکار اندر «آید» ز هر سو به راه

(ایران شان،۱۳۷۷:۱۳۳۸/۲۲۲)

اگر اشتباه تایپی نباشد، شکل درست «آید»، «آمد» است.

اگر رای داری به نخچیر و دشت		بر این «شت» فردا بباید گذشت

(ایران شان،۱۳۷۷:۲۲۷۳/۲۷۱)

«در اساس: نبایذ». اولاً که «دشت» به اشتباه «شت» نوشته شده که لازم است تصحیح گردد. نکتهٔ دیگر اینکه با توجه به سرنویس «آبتین و طیهور در نخچیرگاه»، گویا نخچیرگاه در همان دشتی بوده که آبتین طیهور را ملاقات کرده، که در این صورت نویسش «نباید» که نزدیک به ضبط نسخهٔ اساس «نبایذ» است نیز می‌تواند درست باشد: اگر به نخچیر و دشت علاقه‌مندی، حیف است که شکار ناکرده و کام نایافته از این دشت بگذری. لازم به یادآوری است که برخلاف اینکه متینی گفته «در اساس: نبایذ»، اما در نسخه نیز بباید به کار رفته است. (ارژنگی،۱۳۹٦: ۱۲)

کند گشنی و بازگردد به آب		پشیمان شود بازگردد «به آب»

(ایران شان،۱۳۷۷:۲۳۰۱/۲۷۲)

«در اساس ثاب. در کوش‌نامه موارد استعمال باء به معنی از کم نیست.»

با توجه به تکرار قافیه، به نظر می‌رسد که نویسش درست واژهٔ واپسین در مصراع دوم، «به‌تاب» در معنای «حدت، شدت، سورت» است (لغت‌نامه)؛ چنانکه فردوسی و خاقانی نیز این ترکیب را در این معنا به کار برده‌اند:

از آن سو به‌تاب و شتاب اندرند		وزین سو تو گویی به خواب اندرند

(فردوسی)

صبحدمان دوش خضر بر درم آمد به‌تاب		کرد به آواز نرم صبحک الله خطاب (خاقانی)

(به نقل از لغت‌نامه)

سیاوش گذر چون بر آن مرز کرد		سورا زان ئرز اندرز کرد

(ایران شان،۱۳۷۷:۲٤۰۵/۲۷۸)

«چنین است در اساس. در مصراع دوم همهٔ کلمه‌ها به جز اندرز کرد محو شده و ناخواناست».

با توجه به بیت پیشین که سخن از رودی مواج و گره در گره است: «به دریا رسی آن که خوانی زره/ ز موج اوفتاده گره بر گره»، به نظر می‌رسد که نویسش درست مصراع دوم چنین بوده باشد: «سواران آن مرز اندرز کرد»: رودی چنان خطرخیز و مواج بود که حتی سیاوش فره‌مند وقتی می‌خواست از آن بگذرد، وصیت خود را بر سواران مرز فرو می‌خواند. اندرز در معنای وصیت در شاهنامه نیز آمده است:

و گر جنگ جویی تو اندرز کن یکی را نگهبان این مرز کن
هم اندرز بهمن به رستم بگفت برآورد رازی که بود از نهفت
چو بشنید اندرز او شهریار پشیمان شد از کار اسفندیار

(فردوسی،۱۳۸۹، د۵: ٤۳٤)

«بپیچی» تو روی از می خوشگوار چو رنجور دارد «شره» از خمار

(ایران شان،۱۳۷۷:۲۸۲/۲٤۸٦)

«در اساس نپیچی. شره شاید بوده است سرت»

به نظر می‌رسد که نویسش نسخهٔ اساس «نپیچی و شره» هر دو درست باشد؛ اما واژهٔ «دارد»، اگر به «داری» تغییر یابد، بهتر است: مانند رنجوری که به‌واسطهٔ خمار، شره می‌ورزد و بیش، به می روی می‌آورد، تو نیز از شراب روی‌گردان نیستی.

که گر شاه چاره «ندانست» بست من آورده بودم جزیره به دست

(ایران شان،۱۳۷۷:۲۹۰/۲٦۵۱)

«چنین است در اساس. آیا بدانست مناسب‌تر نمی‌نماید؟»

با توجه به اینکه طیهور با سپاهیانش، با پرتاب سنگ از فراز کوه، کوش و لشکریانش را شکست می‌دهد: «به سنگی سپاهی همی شد هلاک/ دل کوش از آن کوه شد دردناک»(۲٦۰٦) و در چند بیت قبل از بیت مورد بحث نیز، آشکارا طیهور «شاه» خوانده شده: «سواری دوان رفت نزدیک شاه/ که دربند بگرفت گوش و سپاه»(۲٦۰۰)، در بیت مورد بحث نیز، مرجع فعل «بدانست»، طیهور است نه کوش پدر و لذا نویسش نسخهٔ اساس «ندانست» ارجح می‌نماید: کوش پسر به کوش پدر می‌گوید که اگر طیهورشاه به چاره‌گری دست نمی‌یازید و از فراز کوه بر سر سپاه ما سنگ فرونمی‌بارید، من الان جزیره را تصاحب کرده بودم.

ولیکن روا است «پنداشتی»　　　که از جنگ بهتر بود آشتی

(ایران شان،۱۳۷۷:۳۱۵/۳۱۳۶)

«پنداشتی» در مصراع نخست وجهی ندارد و با توجه به اینکه محور ابیات پیشین پول و باج است و نوشان، در پی تطمیع آبتین برمی‌آید و به او می‌گوید که اگر دست از سر شهرش بردارد، باج یکساله را پیشاپیش به او می‌دهد: «از ایدر فرستیم یک‌ساله باز»، به نظر می‌رسد که «پنداشتی» باید مصحف «پیداوسی/بیداوسی» باشد که معادل پنج دینار و در اینجا مطلق پول است و در شاهنامه نیز به کار رفته است: که بر پهلوی موبد پارسی / همی نام بردیش بیداوسی (فردوسی،۱۳۸۹، د۶: ۱۶۱۳/۵۳۷): نوشان به آبتین می‌گوید اگرچه ممکن است طیهور تو را به خاطر دست کشیدن از شهر من سرزنش کند (گر از شاه گیتی نکوهش بود)، اما شایسته است که با پذیرش باج و پول، به آشتی گرایی و بر طبل جنگ نکوبی. اگر خرده گیرند که قافیهٔ بیت با این پیشنهاد، ناسازوار است، عیوب قافیه در کوش‌نامه زیاد دیده می‌شود.

سباهی روان را به رنج آورد (؟)　　　همی روی از ایران به کئج آورد (؟)

(ایران شان،۱۳۷۷:۳۱۶/۳۱۵۶)

«چنین است ضبط بیت در نسخهٔ اصل»

ماجرا از این قرار است که نوشان به آبتین پیشنهاد می‌دهد که در ازای پذیرفتن باج، به شهر دیگری یورش برد، اما آبتین نمی‌پذیرد و سپس با توبیخ طیهور مواجه می‌شود و در فرجام، به خاطر نپذیرفتن باج و ساو، سخت پشیمان می‌گردد: «پشیمان شد از نستدن ساو و باز». لذا با توجه به اینکه در بیت‌های پیشین، طیهور در اهمیت پول و گنج سخن می‌گوید: «کند سیم خمّیده را پشت راست/ خمیده شود هر که را سیم کاست»، به نظر می‌رسد که نویسش درست بیت اینگونه باشد: «سپاهی روان را به رنج آورد/ همی روی از ایران به گنج آورد»: اهمیت زر و سیم به حدی است که سپاهی رنج راه را بر خود هموار می‌کند و در پی گنج، رو به دیگر سرزمین‌ها می‌نهد (اما تو (آبتین) نابخردانه گنجی چنان عظیم را وانهادی).

اما از دیگرسو این احتمال نیز وجود دارد که «کئج» در مصراع دوم، «کَنج» باشد. خانلری «کَنج» را معرّب «گنگ» به معنی «گنگ‌دژ» در توران و «نام رودی یا ناحیه‌ای در هندوستان» دانسته است. (ناتل خانلری،۱۳۴۹: ۵). ماهیار نوابی تلفظِ درست این واژه را «کَنج» به فتح اوّل می داند و این

واژه را ریختی دیگر از «کَنگ» که اسمی معرفه است می‌داند. «کَنج» در آغاز نام جایی در کشور سغد بوده که کوه و رود نزدیک آن به همین نام خوانده می‌شده است و سپس، این نام به همهٔ کشور سغد داده شده است. نام «کَنگ» همه جا برای جایی یا کوهی یا رودی در شمال شرقی ایران، آن سوی رود وَخش یا سرزمین افراسیاب و تورها و به سخن دیگر، «سُغد» به کار رفته است.» (ماهیارنوابی،۱۳۵۵، ۴۳ـ۵۸). جیحونی احتمال داده است که شاید «کَنج» با فتح (ک) اسم خاص و همان قصبه‌ای است که نام آن در چند مأخذ جغرافیایی ذکر شده است (جیحونی،۱۳۸۹، ج۲: ٤۲– ٤٤). فاموری بنا بر قراین متعدد، بر این دیدگاه است که واژهٔ «کنج» به معنی «چین و شکنِ دامن کوه و کتل‌های آن و یا بازهٔ کوه» است (فاموری،۱۳۹۱، ۱۳۳–۱٤٤).

با توجه به موارد گفته شده بعید نیست که کئج در مصراع دوم کَنج باشد: اهمیت سیم و زر به حدی است که سپاهی از ایران رو به گوشه‌کنارهای جهان یا سغد و توران (جاهای دوردست) می‌نهد. (گوشه‌کنایه‌ای به سپاه ایران که در پی گنج و باج و ساو، روانهٔ چین و ماچین شده‌اند، اما آبتین نابخردانه، گنج عظیم نوشان را پشت پا می‌زند.)

ز رازش چو آگاهی آمد به کوش مرئو روی آورد مغرس بحوش

(ایران شان،۱۳۷۷:۳۲٤/۳۲۸۷)

«چنین است در اصل. تنها دو حرف در این مصراع نقطه دارد: مغرس و ئحوش(حرف آخر کلمهٔ اخیر».

با توجه به اینکه بهک پنهانی همراه با خانواده به کیماک می‌گریزد و طبعاً کوش با شنیدن خبری چنین هولناک، سراپا خشم می‌شود، به احتمال قریب به یقین، دو واژهٔ فرجامین بیت، «مغزش» و «بجوش» است، اما واژه‌های آغازین مصراع دوم، چندان روشن نیست: کوش با شنیدن فرار بهک مغزش به جوش آمد و سخت خشمناک شد.

ز فرزند چون «بد» نشانی «نماند» چرا بایدش آفریننده خواند؟

(ایران شان،۱۳۷۷:۳۳۷/۳۵۳۰)

«در اصل: ئذ (حرف اول بی‌نقطه). شاید بوده است: خود)

با توجه به اینکه، در ابیات پیش از بیت مورد بحث سخن از این است که اگر ما آفریننده می‌بودیم، فرزندان خود را در اوج کامروایی و خوبی و درستی می‌آفریدیم:

گر این آفرینش ز ما خاستی		به هر کام فرزند خود خواستی
چنان آفریدیش خوب و درست		تو گفتی که از شاخ شمشاد رست

به نظر می‌رسد که که ضبط درست مصراع چنین است: «ز فرزند چون بدنشانی بماند» که در تقابل با ابیات پیشین است: وقتی فرزندانی بدنشان و بی‌اندام زاده می‌شود یا فرزندان بعد از تولد راه و رسم اهریمنی در پیش می‌گیرند، روشن می‌شود که ما آفریننده نیستیم، چون اگر زمام آفرینش در دستان ما می‌بود، فرزندان را به‌کمال و در اوج کامیابی می‌آفریدیم.

چو ضحاک آگه شد از کار کوش		ز درخورد دیدار و کردار کوش

(ایران شان،۱۳۷۷:٤۰۳/٤٧٦٥)

«چنین است در اساس. معنی ز درخورد روشن نیست. شاید بوده است: همه دید درخورد کردار کوش». ماجرا از این قرار است که وقتی ضحاک را از ستم‌های کوش آگاه می‌کنند، کردار و کنش کوش را کاملاً متناسب با چهرهٔ پلشت او می‌داند و به عبارت دیگر سیرت او را با صورت او در کمال تناسب می‌بیند، لذا از آنجا که «درخورد» به معنای «موافق، مناسب، اندرخور و فراخور» است (لغت-نامه)، بدون اینکه لازم باشد در نسخهٔ اساس دست ببریم، معنا روشن است: ضحاک با دیدن تناسب بین چهره و کنش کوش: «دلش شد ز کردار او شادمان». شایان یادآوری است که «درخورد» در شاهنامه نیز در همین معنا به کار رفته است:

نه درخورد جنگ تو است این سوار		که مرد تو آمد کنون پای دار

ناصر خسرو نیز در تناسب کردار و گفتار گفته است:

جز آن را مدان رسته از بند آتش		که کردار درخورد گفتار دارد

(لغت‌نامه)

به بازارگان گفت سالار بار		که این بار یکسر سلیح است و کار (؟)

(ایران شان،۱۳۷۷:٤٢٤/٥٢١٢)

متینی با گذاشتن علامت سوال در جلو بیت، آن را در شمار ابیاتی قرار داده‌اند که معنای روشنی ندارد، اما بر اساس بیت پیشین «همه بارها را بجستند زود		همه ساز و آرایش جنگ بود»، به نظر می‌رسد که «کار» مجازاً در معنای جنگ‌افزار به کار رفته و لذا پیچش خاصی در معنا وجود ندارد.

به پیری یکی هست مانند تیر چو آید یکی کوژ مانند پیر

(ایران شان،۱۳۷۷:۵۵۳۰/۴٤۰)

«مصراع آشفته می‌نماید. در مصراع نخست سخن از پیری است که قامتش راست همانند تیر است. به قرینه در مصراع بعد ظاهراً شاعر از جوانی سخن به میان آورده است که با وجود جوانی قامتش چون پیران کوژ است. آیا «چرا شد یکی...» مناسب‌تر نیست؟» به نظر می‌رسد که ضبط نسخهٔ اساس درست است و «چو» در معنای «چگونه» به کار رفته است؛ چنانکه در شاهنامه نیز این امر معهود است:

کسی کو مِرَد، جای و چیزش که راست؟! **چو** شد کارگربنده با شاه راست؟!

کس اندر نیارد شدن پیش اوی **چو** گیرد شمار از کم و بیش اوی؟!

(ف ۱۳۸۹، د۷: ۳۲۹/۷۸؛ د۷: ۲۳٦۵/۱۸۰)

چو من بنده‌ای را کند شادکام به گردون گردون برآردم نام

چو باید نیارد سپاسش به جای نبیند چنین نیکوی از خدای

(ایران شان،۱۳۷۷:۵۵۷۳/۴٤۲)

«در اصل ئیارذ (حرف اول و چهارم بی‌نقطه است). با توجه به بیت ۵۵۷۵ چو بنده در این راه بنهاد پای/ بگرداند آن کار بر وی خدای، شاید در نسخه اساس بوده است: چو بنده نیارد...» به نظر می‌رسد که نویسش نسخهٔ اساس درست است و «نیارد» را هم می‌توان مخفف «نیاوَرَد» در نظر گرفت (سپاس به جای نیاوردن) و هم آن را در معنای «نیارستن و نتوانستن» تلقی کرد: چنانکه بایسته و شایسته است نمی‌تواند سپاس خدای را به جا آورد/ سپاس خدای را به جا نمی‌آورد. لازم به یادآوری است که یارستن در معنای توانستن باز هم در *کوش‌نامه* به کار رفته است:

اگر چند خواهد که آید برون نیارد که شد لشکر وی زبون

(ایران شان،۱۳۷۷:۵۹۰۱/۴٦۰)

درآریم چون بار پیشش به بند نه بر اسب رنج و نه بر ما گزند

(ایران شان،۱۳۷۷:۵۹۱۹/۴٦۱)

«در اصل درآئم. حرف ماقبل آخر بی‌نقطه است. اشاره به چه حادثه‌ای است؟ این نخستین بار است که پیل‌دندان با نستوه و کارم روبرو می‌شود.

نکتهٔ اول اینکه بر خلاف نظر متینی، این نخستین بار نیست که نستوه و کارم با کوش رویاروی می‌شوند، بلکه بنا بر بیت‌های ۵۸۹۹ به بعد، پیش از بیت مورد بحث، نستوه و کارم چهل روز با کوش رویارو شده‌اند:

چهل روز دیگر چنان جنگ بود	که خواب و خورش بر یلان تنگ بود
گمانی چنان برد نستوه گرد	که چون کوش دید از من این دستبرد
اگر چند خواهد که آید برون	نیارد که شد لشکر وی زبون

(ایران شان،۱۳۷۷:۴٦۰/۵۸۹۹–۵۹۰۱)

نکته دوم اینکه نویسش مصراع نخست پریشان و فاسد است و ضبط درست آن چنین بوده است: «درآییم چون باز پیشش به بند»: چون دیگربار با توسل به بند و نیرنگ با او رویارو شویم...

بزد خشت و با روس ئرئر بدوخت	بدان زخم کین دلیران بتوخت

(ایران شان،۱۳۷۷:۴٦۳/۵۹٦۱)

«در اصل. برد خشت(حرف‌های دوم، سوم و ششم بی‌نقطه است»

اکبر نحوی به قرینهٔ بیت ۱۳٦٤ و ۹٦۲۰، معتقد است نویسش درست «باروس» در بیت یاد شده، در واقع «جاموس» به معنای سپری از پوست گاومیش است: «

بیت (۱۳٦٤)

سپیده چو بنماید از چرخ روی	بپوشد جهان زیر حاوس موی (؟)

«حاوس موی» تحریف از «جاموس موی» یعنی پوست گاو میش است که از آن سپر می-ساخته‌اند. شاعر در بهمن‌نامه (ب ۹٦٤٦) می‌گوید: یکی درقه‌ای داشت از گاو میش. شاعر بار دیگر در کوش‌نامه می‌گوید:

بزد خشت و باروس ئر ئر بدوخت (؟)	بدان زخم، کین دلیران بتوخت
(۵۹٦۱)

در اینجا نیز «باروس» تحریف از «جاموس» و صورت درست مصراع این است: بزد خشت و جاموس بر بر بدوخت. شاعر یک بار دیگر می‌گوید:

ر جاموس کـرده اسـت گفتـی مگـر (؟) کــه آهـــن نیامـــد بـــدو کـــارگر
(٩٦٢٠)

می‌نویسند: «شاید در نسخۀ اساس بوده است: ز جادوش» به گمان بنده در اینجـا نیـز «ز جـاموس» درست است.» (نحوی، در دست انتشار)؛ اما از آنجا که واژۀ «بـاروس» در بیـت مـورد بحـث، از نظـر نوشتاری با «جاموس» چندان هم‌خوان نیست، به نظر می‌رسد که نویسش درست مصراع نخست «بـزد خشت و بازوش، بر بر بدوخت» باشد و نیازی به تصحیح قیاسی نباشد.

به شهر اندر آمد به خانه بخفت «بنالید» یک ماه و با کس نگفت
(ایران شان،١٣٧٧:٤٦٤/٥٩٧١)

«در اساس بنالید. با توجه به عبارت با کس نگفت، تغییر داده شد».

به نظر می‌رسد که ضبط نسخۀ اساس درست باشد و نیازی به تصحیح قیاسی نباشـد؛ ضـمن آنکـه منطقی نمی‌نماید که بگوییم به خانۀ خود آمد و یک ماه نناليد: کوش بعد از زخمـی شـدنش، بـه خانـه آمد و یک ماه نالید و ضجه زد، اما اجازه نمی‌داد دیگران به افغان و ناله‌هایش پـی ببرنـد. بنـا بـر گفتـۀ نظامی «از بیم رقیب و ترس بدخواه/ پوشیده به نیم‌شب زدی آه».

گر از کنده بودی مرا آگهی شبیخون «ببودی مر از ابلهی»
(ایران شان،١٣٧٧:٤٧٥/٦١٨٤)

«در اصل: ئبوذی»(حرف اول بی‌نقطه است».

اولاً نویسش درست «مر از ابلهی»، «مرا زابلهی» است، اگر اشتباه تایپی نباشد. ثانیـاً اگرچـه نویســش «ببودی»، نادرست نیست، اما ضبط «نبودی» ارجح به نظر می‌رسد، چرا که منطق کلام حکم می‌کنـد کـه وقتی به خاطر ناآگاهی از امری، دست به کاری می‌یازیم که فرجامی شرمسارانه دارد، می‌گـوییم اگـر از فلان ماجرا اطلاع می‌داشتم، آن کار را **نمی‌کردم**. لذا در اینجا نیز ضبط «نبودی» ارجح به نظر مـی‌رسـد: کوش می‌گوید اگر از ماجرای کنده کنـدن قبـاد بـاخبر مـی‌بـودم، ابلهانـه شـبیخون نمـی‌زدم و باعـث شکست فاجعه‌بار سپاهم نمی‌شدم.

قباد دلاور چو دید آن‌چنان برون زد ز قلب سپاه آن عنان
(ایران شان،١٣٧٧:٤٨٣/٦٣٣٩)

«چنین است در اصل. «برون زد ز قلب سپه او عنان» مناسب‌تر می‌نماید».

اگرچه پیشنهاد متینی درست است و مصراع دوم معنای هموارتری می‌یابد، اما با توجه به اینکه در متون متقدم، گاه «آن» برای اشاره به ذوی‌العقول به کار می‌رفت، خود نسخهٔ اساس می‌تواند درست باشد و «آن» در معنای «او» به کار رفته باشد.

شب آمد ابا چینیان گفت کوش — که امروز «ئاد» شما گشت نوش

(ایران شان،۱۳۷۷:٤۸٤/٦۳٥۸)

«در اصل بی‌نقطه است. در بیت ٥۸۸ آمده است: ز سندان گذر کرد زوبین من/ چنین آمدی باد نوشین من. آیا اینجا یاد است؟»

با توجه به کاربرد «باد نوشین» در کوش‌نامه (۷۱۱۲) و با عنایت به اینکه کوش در بیت بعد می-گوید که من امروز و فردا جهان را از باد و گرد تیره می‌کنم: «من امروز و فردا و دشت نبرد/ جهان تیره گردانم از باد و گرد»، به نظر می‌رسد که محور بحث در بیت مورد نظر نیز «باد» باشد نه «یاد» و لذا نویسش درست «ئاد» در مصراع دوم «باد» و «باد کسی نوشین بودن» کنایه از «کامروا بودن» است.

من امروز و فردا و دشت نبرد — جهان تیره گردانم از باد و گرد

(ایران شان،۱۳۷۷:٤۸٤/٦۳٥۹)

«چنین است در اصل. «به دشت نبرد مناسب‌تر می‌نماید».

به نظر می‌رسد که نویسش نسخهٔ اساس درست و «واو»، واو ملازمت و معیت باشد؛ چنانکه در بیتی الحاقی و معروف در شاهنامه نیز این نوع واو کاربرد دارد: «چو فردا برآید بلند آفتاب من و گرز و میدان و افراسیاب» یا سعدی به زیبایی این واو را در مصراع دوم بیت زیر ارائه کرده است: «برو ای فقیه دانا به خدای بخش ما را/ تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و مستی».

کنون کشته و خاک گشته بنام — به‌ارزنده و دشمنان شادکام

(ایران شان،۱۳۷۷:٤۸۹/٦٤٥۰)

متینی این بیت را در شمار ابیات مبهم نیاورده، اما اگر اشتباه تایپی نباشد، ضبط مصراع دوم فاسد است و در اصل چنین بوده: «به از زنده و دشمنان شادکام»؛ چنانکه در شاهنامه نیز چنین مضمونی دوبار آمده و بعید نیست که ایرانشان مضمون بیت مورد بحث را از شاهنامه برگرفته باشد:

چنین گفت موبد که مردن به‌نام — به از زنده دشمن بدو شادکام

بگویش که در جنگ مردن به‌نام به اززنده دشمن بدو شادکام

(فردوسی،۱۳۸۹، د۲، ۱٥٦؛ د۸: ٤۲۹)

سواران چین کنده بگذاشتند همه رزم را تیغ برداشتند

(ایران شان،۱۳۷۷:٤۸۹/٦٤۷۰)

«چنین است در اساس. آیا همه رزم را بزم را پنداشتند نیز مناسب می‌نماید؟»

با توجه به بیت پیشیین که ایرانیان به شکلی فاجعه‌بار شکست می‌خورند: «فراوان بکشتند و کردند اسیر/ پر از خون همه نیزه و تیغ و تیر»، به نظر می‌رسد که ضبط نسخهٔ اساس درست است و به تصحیح قیاسی نیازی نیست: سواران چین با دیدن سپاهیان از هم گسیختهٔ ایران، نگاهبانی از کنده را واگذاشتند و برای رزم با ایرانیان دست به شمشیر بردند؛ به عبارت دیگر با دیدن زمینهٔ مناسب برای کشتار هرچه بیشتر ایرانیان، چینیان نگهبان کنده نیز تیغ در ایرانیان نهادند.

چنین کافری را بت ماهچهر تو را همچنین آمد از بیش مهر (؟)

(ایران شان،۱۳۷۷:٤۱۱/٤۹۲۸)

«چنین است در اصل».

متینی با گذاشتن نشانهٔ پرسش در پایان بیت، آن را در شمار ابیاتی آورده است که معنایشان روشن نیست، اما به نظر می‌رسد با توجه به اینکه کوش از فرط عشقش به نگارین، تمثال او را ساخت و بت‌پرستی را بنیان نهاد، بیت مورد بحث، پیام فرامتنی ایران‌شان به مخاطب است؛ به این ترتیب که همچنان که نگارین بت ماهچهر کوش، زمینهٔ بت‌پرستی و کفر او را فراهم آورد، هر یک از ماها نیز در گذر زندگی ممکن است به خاطر عشق مفرطمان (بیش‌مهر) به یک چیز، کفر بورزیم و از معشوقمان بت بسازیم؛ به عبارت دیگر ایران‌شان ما را زنهار می‌دهد که ماجرای کوش ممکن است برای هر یک از ماها نیز پیش بیاید، پس باید به هوش باشیم که عشق کور و کرمان نکند و از معشوق بت نسازیم. البته در هر حال در صورت ضبط درست بیت، ضعف تألیف دارد.

به‌بر چون برافگند گردون گره به‌بر درکشیدند گردان زره

(ایران شان،۱۳۷۷:٤۲٥/٥۲۲۱)

ضمن آنکه تکرار «به‌بر» در آغاز دو مصراع شگرف می‌نماید و در *کوش‌نامه* چنین تکرار باردی دیده نمی‌شود، معنای محصلی نیز از مصراع نخست به دست نمی‌آید، لذا به نظر می‌رسد که «به‌بر» در

آغاز مصراع نخست، در اصل «سحر» بوده است که کاتب به اشتباه «به‌بر» ضبط کرده: چون سحرگاه، گردون گره از ابرو برافکند و روز شد، سپاهیان زره‌پوش شدند. از دیگرسو بعید نیست که «به‌بر» در آغاز مصراع نخست «به‌در» بوده باشد: چون با طلوع خورشید، گردون گره از ابرو/جبین به در افکند و روز شد، ....

ز من برگذر تا گشایم کمین تو «برگرد» شمشیر و برنه به کین

(ایران شان،۱۳۷۷:٥۱٦/٦۹٤۱)

«در اساس برکرد»

ضبط «برگرد» در مصراع دوم درست نمی‌نماید و با «شمشیر» مناسبتی ندارد. لذا به نظر می‌رسد که نویسش درست آن «برگیر» باشد: شمشیر را برگیر و به کین‌خواهی روی آور.

گذشتم به دریا و کردم درنگ چنین تا خران اندر آمد به تنگ

(ایران شان،۱۳۷۷:٥٦٥/۷۸۸۲)

«چنین است در اصل. در بیت ۷۹٦٥ از «درنگ»، کوش به عنوان خدعه‌ای برای فریب قراطوس یاد شده است: «وزان کرده بود او به دریا درنگ/ که آید قراطوس پیشش به جنگ». آیا در نسخهٔ اساس به‌جای «خران» «خزان» بوده است؟ آیا ضرب‌المثلی بوده است؟»

با توجه به اینکه در کوش‌نامه باز هم ضرب‌المثل دربارهٔ خر به کار رفته؛ چنانکه وقتی آبتین و فرارنگ بعد از زفاف، تا چندی خدمت طیهور نمی‌رسند، طیهور می‌گوید:

همی تا ز پیوند بی‌رنگ بود همی آبتین هم فرارنگ بود

ز دو خر پیاده بماندم کنون تو بودی بدین کارها رهنمون

(ایران شان،۱۳۷۷:۳٥۱/۳۸۲٤–۳۸۲٥)

یا در بیت دیگری باز هم واژهٔ «خر» را به شکلی عریان به کار می‌برد: «یکی دیگر آمدش بر راه بر/ بیفگندش از بیم، کنعان خر»(ایران شان،۱۳۷۷:٤۹۷/٦٦۰٦) و نیز با توجه به اینکه در مصراع دوم، «تنگ» در معنای «لنگهٔ بار، عدل، جوال» با «خر» مناسبتی تام دارد، به احتمال قریب به یقین، ضبط «خران» در مصراع دوم ارجح است و «خر به تنگ اندر آمدن» ضرب‌المثلی با این مضمون بوده که: «بار را پای خر نمی‌برند، خر را پای بار می‌برند». مراد کوش از این ضرب‌المثل این است که آن‌قدر

درنگ می‌کنم که قراطوسِ خر خود از مکمن بیرون آید و پای کار بیاید: «وزان کـرده بـود او بـه دریـا درنگ/ گه آید قراطوس پیشش به جنگ».

نه با دیرکردن کشد شوربخت (؟) دهد بی‌گمان شاه را کار سخت

(ایران شان،۱۳۷۷:۸۲۲۵/۵۸۵)

«در اصل: ثا. بی‌نقطه است».

ماجرا از این قرار است که وقتی کوش دیگربار نافرمانی پیشـه مـی‌کنـد، دبیـر شـاه، پیکـی را نـزد فریدون می‌فرستد که اگر دم زند و زود کوش را درنیابد، کوش مشکل‌ساز خواهد شـد و کـار دسـتش خواهد داد:

گر این کار را درنیابید زود شود داستانی که نتوان شنود

لذا با توجه به فضای داستان و بیت قبل از بیت مورد بحـث، بـه احتمـال قریـب بـه یقـین، ضـبط درست مصراع نخست چنین بوده است: «نه تا دیر، گردن کشد شوربخت»: اگر فریدون مداخلـه نکنـد، دیری نخواهد گذشت که کوش شوربخت، گردن‌کشی می‌کند و کار بر فریدون سـخت خواهـد شـد. عبارت «نه تا دیر» بار دیگر نیز در کوش‌نامه به کار رفته است:

یکی فال گفتم که این تاج و گاه بدو بازگردد نه تا دیرگاه

(ایران شان،۱۳۷۷:۱۲۱/۱۵۲)

به نیرو فزون‌تر شد از بار پیش به مردان جنگاور و گنج خویش

(ایران شان،۱۳۷۷:۹۳۰۸/٦٤۱)

امیدسالار ضبط درست مصراع دوم را چنین می‌داند: «به مردان جنگـاور و گـنج، بـیش»: کـوش از دفعـهٔ قبـل نیرومنـدتر شـد و هـم از لحـاظ سـپاه و هـم از لحـاظ گـنج تـوانش بیشـتر شـد.» (امیدسالار،۱۳۸٤:۳۳٦)؛ اما به نظر می‌رسد که ضبط نسخهٔ اساس درسـت باشـد و بـه تصـحیح قیاسـی نیازی نباشد: کوش به‌واسطهٔ مردان جنگاور و گنجش، به مراتب نیرومندتر از پیش شده بود.

چو بوی پی اسپ او یافتند چو «روباه بد» روی برتافتند

(ایران شان،۱۳۷۷:۹٤٦۱/٦٤۹)

در مصراع دوم اصطلاح «روباه بد» شگرف است و اصیل نمی‌نماید و به نظر می‌رسـد کـه نویسـش مصراع دوم در اصل به شکل «چو روبه، بدو روی برتافتند» بوده است که بعدها تصحیف شـده اسـت.

شایان یادآوری است که در مصراع دوم «به» در معنای «از» بـه کـار رفتـه اسـت و در واقـع بـدو روی برتافتن به معنای «از او روی برتافتن» است و کاربرد «به» در معنای «از»، از ویژگی‌های سـبکی کـوش-نامه است:

ز ناگه برآمد سواری ز راه یکی نامه دادش به ضحاک‌شاه

(ایران شان،۱۳۷۷:٤۳٤/٥٤۱٥)

چو بگشاد کوش آن «ستون کسان» برون رفت کاووس کی زآن میان

(ایران شان،۱۳۷۷:٦٦۱/۹٦۷۲)

«چنین است ضبط نسخه اساس.»

به نظر نمی‌رسد که «ستون کسان» اصالتی داشته باشد و معنای درخوری نیز از آن بـه دسـت نمـی-آید، لذا احتمالاً نویسش درست آن «ستون کیان» بوده؛ ستونی که کیکـاووس، شـاه کیـانی بـه آن بسـته شده بود.

مبادا که شاه آزماید نبرد مگر بخت گویدش کز راه برد (؟)

(ایران شان،۱۳۷۷:٥۲۷/۷۱٦۳)

متینی با گذاشتن نشانهٔ پرسش در پایـان بیـت، آن را در شـمار ٥۰۰ بیتـی آورده‌انـد کـه معنایشـان روشن نیست یا ضبط فاسدی دارند، اما به نظر می‌رسد بیت مورد بحث هم از نظـر ضـبط و هـم معنـا تن‌درست است. با توجه به اینکه «برد/ بردیدن» باز هم در کوش‌نامه به کار رفته اسـت (بیـت ٦۸٥٤) و آیدنلو در بیت٦۰۲٥ «بدو گفت هرجا که خواهی بگرد نیـارد کسـت گفـت کـز راه گـرد» نیـز معتقد است که: «در قافیهٔ مصراع دوم، ضبط اصل نسخه یعنی «برد»، دشوارتر و اصیل‌تـر اسـت. «بَـرَد» فعل امر از «بردیدن: دور شدن» است و از راه بریدن: دور شدن از راه، در شـاهنامه هـم اسـتعمال شـده است: شب تیره گفتش که از راه برد (مسکو، ۷/ ۲۲٤/ ۸۹). در بیت ۷۱٦۳ کوش‌نامه هم ظـاهراً همـین تعبیر دوم دیده می‌شود» (آیدنلو،۱۳۸٥: ۲۲٤) و اکبر نحوی نیز در بیت ٤٤۷۷: «بدو گفت پس بـی‌گنـه‌تـر کدام؟/ که بر دیده خود بینمش نام و کام»، معتقـد اسـت کـه: «آیـا شـاعر «بردیـده» را بـه معنـی دور شـده (ازمصدر بردیدن= دور شدن) به کار برده است؟ اگر چنین باشد کاربرد جالبی است زیـرا تـا آنجـا کـه نگارنده اطلاع دارد در متون ادبی فقط وجه امـری بردیـدن کـاربرد دارد: بـرد! (دور شـو!) و در همـین منظومه نیز دست‌کم دوبار به کار رفته است (٦۸٥٤، ۷۱٦۳)» (نحـوی، در دسـت انتشـار). لـذا چنانکـه

نحوی و آیدنلو هم اشاره کرده‌اند، با توجه به کاربرد مکرر «برد» در معنای دور شدن در کوش‌نامه، به نظر می‌رسد که «برد» در بیت یاد شده نیز در همین معنا به کار رفته باشد و «از راه بردیدن»، در معنای «حادث شدن مرگ» آمده باشد که البته برای برای فهم درست بیت گویا باید «مگر» را در معنای «اگر / شاید و ممکن است» در نظر گرفت: شاه نباید خود در جنگ شمشیر زند، چرا که شاید بخت نگون باعث مرگش شود و از راه زندگی ساقط شود.

چو خواهی که رزم سیاهان تمام   بدانی تو راه ره نمایم به‌نام

(ایران شان،١٣٧٧:٥٣٦/٧٣٣٤)

«در اصل: بکام، نام صحیح می‌نماید، زیرا در بیت بعد از مسعودی نام برده شده است».

اگرچه پیشنهاد متینی پسندیده است و قابل دفاع، اما به نظر می‌رسد که ضبط نسخهٔ اساس «به‌کام» نیز درست باشد و به تصحیح قیاسی نیازی نباشد، چون محور بحث، نام بردن از مسعودی نیست، بلکه بنیان بیت بر گزارش داستان سیاهان استوار است: «اگر خواهان شنیدن داستان سیاهان هستی، تو را کامروا و آرزویت را برآورده می‌کنم.

بدان کشور اندر نمانده‌ست ورز   که آباد جایی نمانده‌ست ورز

(ایران شان،١٣٧٧:٥٣٧/٧٣٥٧)

در بیت تکرار قافیه دیده می‌شود که یا ضبط درست مصراع دوم چنین بوده: «که آبادجایی نمانده‌است و رز»: که رز در معنای باغ و بوستان به کار رفته: نه جای آبادی و نه باغ و بوستانی به جای مانده که البته مشکل این پیشنهاد این است که «رز» با ورز قافیه نمی‌شود. لذا شاید «ورز» در مصراع نخست شکل دیگر «ورغ» به معنای «روشنایی و فرّ» بوده باشد؛ چنان که دو بار در منظومه، به جای «گریز»، «گریغ» آمده (ابیات ٥٩٧٩/ ٧٩٢٠): در آن کشور فر و شکوهی نمانده و در هیچ جای آن، کشاورزی آباد و خرّم نیست که با این خوانش، گویا «آباد» مسند برای «ورز» است: «که آباد، جایی نمانده است ورز».

چو خود شاه دیگر ز فرمانبری   بکردند و خوار آید این داوری (؟)

(ایران شان،١٣٧٧:٥٨٩/٨٣٠٨)

«چنین است ضبط بیت در اصل»

با وجود اینکه متینی با گذاشتن نشانهٔ پرسش در پایان بیت، آن را در شمار ابیات مبهم کوش‌نامه آورده، اما به نظر می‌رسد که هم ضبط و هم معنای بیت، تن‌درست است و «داوری» در معنای «اوضاع، وضع، روال و جریان» به کار رفته است. ماجرا از این قرار است که کوش که سپه‌سالار سپاه ایران برای در هم کوبیدن سیاهان است، بر فریدون شوریده و نافرمانی پیشه کرده است. فریدون و قارن در کار کوش به شور می‌نشینند و فریدون در ابیات پیشین سراپا خشم، می‌گوید که:

همان دان که در کشور باختر　　زمین و درختش نیاورد بر

مر آن مرز گیریم بیران هنوز　　گذرگاه ببران و شیران هنوز

یعنی قارن اصلا فرض کن که سرزمین باختر ویرانه‌ای بیش نیست و سراسر سترون و بی‌بر است و از روی بی‌لیاقتی شاه دیگری «کوش» را گردن نهادند و این امر در نظرم بسیار خوار و بی‌ارزش است، اما حداقل این است که کوش سپاهم را به من برگرداند «ولیکن ازو باز خواهم سپاه»؛ به عبارت دیگر فریدون خشماگین می‌گوید که خلایق هر چه لایق، سرزمین بی و بر و بار باختر لایق همان کوش هستند و این امر اصلا برایم مهم نیست. آنچه اکنون برایم مهم است، برگشت سپاهیان ایرانی است که کوش را بر آنها گماشته‌ام. شایان یادآوری است که داوری در معنای یاد شده بارها در شاهنامه به کار رفته است:

چنین داد پاسخ به زروان جهود　　کزین داوری غم نباید فزود

بدین داوری نزد داور شویم　　به جایی که هر دو برابر شویم

برآن داوری هیچ نگشاد لب　　ز برگشتن شید تا نیم‌شب

(فردوسی،۱۳۹٤، ج٤، ٦٨٥/ ١٦١٣؛ ج٤، ٨٠٦/ ١٣٤؛ ج٤، ٨٦٤/ ١٦٠٥)

به دانش «نثارد» فریبنده دیو　　نه بدخواه از ترس گیهان خدیو

(ایران شان،۱۳۷۷:۶۷۲/۹۸۸۱)

در اساس تنها حرف اول این کلمه نقطه دارد».

به نظر می‌رسد که ضبط درست «نثارد» در مصراع نخست، «نیازد» به معنای «نگراییدن، قصد نکردن و اراده ننمودن»(لغت‌نامه) بوده است: دیو فریبنده به دانش نمی‌گراید. لازم به یادآوری است که

در مصراع دیگری نیز در کوش‌نامه «ز دادش **ننازد** به ماهی پلنگ»، امیدسالار با نادرست دانستن ضبط «ننازد»، معتقد است که یکی از نویسش‌های ارجح، «نیازد» است (امیدسالار،۱۳۸٤: ۳۲۱).

همی بود تا آفتاب از حمل برآمد وز او دورتر شد «رحل»

(ایران شان،۱۳۷۷:٦۸۱/۱۰۰۳۳)

شکل درست «رحل»، «زحل» است که احتمالاً اشتباه تایپی است.

نتیجه‌گیری

منظومۀ *کوش‌نامه* سرودۀ حکیم ایرانشان‌بن‌ابی‌الخیر ، یکی از استوارترین منظومه‌های حماسی پس از شاهنامه است که سرگذشت کوش پیل‌دندان، برادرزادۀ ضحاک را به خوبی به تصویر کشیده است، اما تنها نسخۀ آن به سدۀ هشتم برمی‌گردد و حدود ۳۰۰ سال بین سرایش اثر و کتابت نسخه فاصله است و این امر تصحیح نسخه را بسیار دشوار می‌کند، اما جلال متینی در کاری بایسته، به خوبی از پس کار برآمده و تصحیح منقحی را از این اثر به دست داده‌اند. از آنجا که خود متینی تصریح کرده‌اند که حدود ۵۰۰ بیت منظومه، مبهم است یا ضبطی فاسد دارد، در این جستار کوشش شد با توسل به منابع دورن‌متنی و گاه برون‌متنی حدود ۵۰ بیت کوش‌نامه، بررسی شود و ضمن تبیین معنای آن‌ها، ضبط موجه‌تری ارائه گردد.

کتابنامه

آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۵). «از میراث ادب حماسی ایران». *میراث مکتوب*. سال چهارم. شماره اول: ۲۰۵–۲۳۰

ارژنگی، کامران. (۱۳۹٦). «نقد تصحیح منظومۀ حماسی کوش‌نامه». پاژ. ش ۲۵. ۳۷–٦٦

امیدسالار، محمود. (۱۳۸٤). «یادداشت‌های کوش‌نامه». *فرهنگ ایران‌زمین*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. ۳۱۲–۳۳٦

ایرانشان بن ابی الخیر. (۱۳۷۷). *کوش‌نامه*. به کوشش جلال متینی. علمی: تهران

جیحونی، مصطفی. (۱۳۷۳). «یادداشتی چند بر بیت‌هایی از شاهنامه». پژوهش‌های ایران‌شناسی. جلد ۲۰. ٤۲–٤٤

دهخدا، علی اکبر. (١٣٧٧). *لغت نامه*. زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: دانشگاه تهران.

سرفراز، علی‌اکبر، آورزمانی، فریدون. (١٣٨٠). *سکه‌های ایران: از آغاز تا دوران زندیه*. علی‌اکبر سرفراز، فریدون آورزمانی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).

سعدی شیرازی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله. (١٣٧٣). *گلستان سعدی*. به کوشش خلیل خطیب-رهبر. تهران: صفی‌علیشاه.

سلیمانی، قهرمان. (١٣٧٨). «حماسه کوش‌نامه». *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*. اردیبهشت: ٣٠–٣١

فاموری، مهدی. (١٣٩١). «نگاهی دوباره به بیت نخست داستان رستم و سهراب». مجلهٔ بوستان ادب دانشگاه شیراز. سال چهارم. شمارهٔ چهارم. پیاپی ١٤. صص ١٣٣ـ١٤٤

فرامرزنامه برزگ. (١٣٩٤). به کوشش ماریولین فان زوتفن و ابوالفضل خطیبی. تهران: سخن

فردوسی، ابوالقاسم. (١٣٨٦). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: دایره المعارف اسلامی

.... (١٣٩٤). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: سخن

ماهیارنوابی، یحیی. (١٣٥٥). «واژه‌ای از شاهنامه». *مجموعه مقالات به کوشش طاووسی. شیراز:٣٥١–٣٦٧*

متینی، جلال. (١٣٧٧). مقدمهٔ *کوش‌نامه*. در ایرانشان بن ابی الخیر (١٣٧٧). *کوش‌نامه*. به کوشش جلال متینی. علمی: تهران

مینوی، مجتبی. (١٣٦٩). داستان رستم و سهراب. به کوشش مهدی قریب و مهدی مداینی. تهران: *مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی*

ناتل‌خانلری، پرویز. (١٣٤٩). رستم و سهراب، سری شاهکارهای ادبیات فارسی. تهران: امیرکبیر

نحوی، اکبر، رضاپور، سارا. (١٣٩٤). «ملاحظاتی دربارهٔ منظومه بهمن‌نامه». پژوهش‌نامه ادب حماسی. سال ١١. شماره ١٩: ١١–٢٦

.... (١٣٩٨). «اصلاح بیت‌هایی از کوش‌نامه». در دست چاپ.